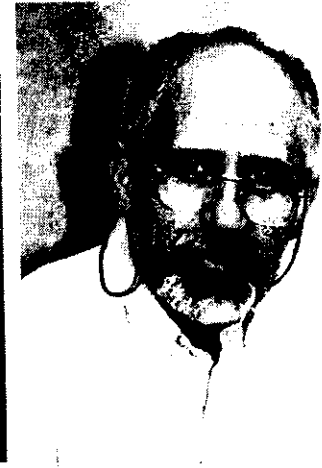


## گفت و گو

با

## دکتر محمد محمدی

در شماره گذشته چشم انداز ایران، اساسی ترین محور گفت و گوی ما با دکتر محمدی، ارزیابی تقابلی بود که در برخی مقاطع بین اراده ملت‌ها و قانون اساسی پرید می آید و اینکه راه برون رفت چیست؟ آیا می توان به مکانیسمی اندیشید که بدون توسل به حرکت‌های فونبار، مواد قانون اساسی متناسب با اراده یک ملت تغییر یابد. در گفتگوی حاضر، نظر ما بر آن بود که در ادامه



آن بحث، اصطلاحات نهارهای متنوع مطرح شده در قانون اساسی از نوار رهبری گرفته تا ریاست جمهوری و مجلس کاندیدشکافی و نهایتاً به این پرسش پاسخ داده شود که آیا وجود نهارهای موازی و تکثر مبادی قدرت در قانون اساسی، اهمی برای اعمال دموکراسی است، یا اینکه به تعبیر برخی مانعی بر سر راه توسعه متمرکز می باشد؟ مطالعه این گفت و گو نشان فواید دارد که دکتر محمدی در این لایه از بحث متوقف نشده و به تحلیل عمیقتری از قانون اساسی و رونق تاریخی نظریه پردازی سیاسی در ایران دست باز کرده است.

او قوانین را به دو دسته ثابت و متغیر تقسیم کرد و قوانین متغیر را چنان تغییر کرد که در روند زمان و مکان عوض می شود. او بحث دولت و حکومت را جزو قوانین متغیر اسلام قلمداد نمود. براساس دیدگاه نایینی، نظریه دولت را نمی توان به تمامی زمانها و مکانها تعمیم داد. کمالینکه این نظریه در عصر مشروطه به یک صورت تقریر شد و هشتادسال بعد در عصر جمهوری اسلامی به گونه ای دیگر و در همین بیست ساله بعد از انقلاب هم ابتدا در سال ۵۸ قانون اساسی را به یک صورت شکل دادیم و در سال ۶۸ برخی از مواد آن را تغییر دادیم. بنابراین، شکل حکومت نمی تواند ابدی باشد و این موضوع نکته مهمی در بحث ما است.

## مرحوم طالقانی در حاشیه

تفسیر سوره آل عمران به این نکته اشاره کرده است که قرآن شکل خاصی را برای حکومت ارایه نکرده است و در واقع شکل حکومت همیشه تابع تکامل اجتماعی و شرایط زمانی و مکانی است.

این نکته مهمی است. یا تعبیری که از مرحوم نایینی عرض کردم، ما نمی توانیم شکل حکومت و سازمانهای دولتی را قدسی فرض کنیم. بطور مثال شورای نگهبان یک نهاد است که طراحان قانون اساسی آن را به این

یکصدساله اخیر تلاش داشته اند تا خلا فوق را پر کنند، هر چند که در حال حاضر می بینیم این کارها نیز تداوم پیدا نکرده است. بعد از انقلاب نیز با کمال تأسف به دلیل وجود تلقی خاص از حکومت و قدرت، نظریه پردازی سیاسی در زمینه نظریه دولت و حکومت رشد نکرد. چرا که این کار مشکلاتی را با خود به همراه می آورد که مانع از پیگیری افراد محقق می شود و محقق حاضر نیست هزینه چنین کاری را بپردازد. این گونه تداعی شده است که مباحثه و تحقیق درباره مسایل مربوط به نظریه حکومت و دولت، نوعی معارضه با حاکمیت موجود است. نظریه پردازان یا ترجیح می دهند حرفی نزنند یا اینکه آن را در لافافه ای از تعابیر علمی و فلسفی بیچند که طبعاً مخاطبان آنها را محدود می کند و این بزرگترین آفت یک بحث تحلیلی و علمی است.

در رابطه با نظریه پردازی سیاسی، آیا می توان در شرایط کنونی به مانند میرزای نایینی به قرآن و سنت استناد نمود و نظریه متناسب با زمان و مکان ارایه کرد؟

بله، می توان این کار را انجام داد و به نظر من، یکی از نقاط قوت ما ارزشهای دینی است. ما در قرآن یک رشته میانی داریم که در زمانهای مختلف، بدون آنکه جهت گیری تغییر کند، قابل طرح است. شما می دانید که مرحوم نایینی مبتکر یکی از نظریه های پیشتاز در این زمینه است.

جناب آقای محمدی! به نظر می رسد ما در زمینه بررسیهای نظری درباره موضوع نظریه قدرت و حکومت از یک خلا بنیادی رنج می بریم. شاید به همین دلیل است که قانون اساسی ما تعارضاتی را در بطن خود نشان می دهد و علی رغم وجود موادی مترقی، رابطه آنها با نظریه سیاسی مشخص نیست. ارزیابی شما چه می باشد؟

در مقدمه بحث باید بگویم که پیش از وقوع انقلاب اسلامی، عدم حضور شیعه در بافت حکومتی را می توان دلیلی بر کم کاری علمای ما در زمینه نظریه پردازی

سیاسی

دانست و خلا

موجود به بافت عمومی متفکرین شیعه. قابل بسط و گسترش است. شاید بتوان گفت مرحوم نایینی و همچنین مرحوم امام در

## قانون اساسی و نظریه دولت در اسلام

## علم به زمان، یکی از معضلات ما در قانون اساسی است. فقیهی که نگهبان قانون اساسی تلقی می شود، باید فهمش به روز باشد و زمانی می تواند چنین ادعایی داشته باشد که دانش روز را نیز فرا بگیرد.

□ شورای نگهبان دو مسؤولیت برعهده دارد. یکی مسؤولیت تطبیق مصوبات مجلس با قانون اساسی و دیگری تطبیق آن با شریعت اسلام است. در نظارت قسم دوم، اسلام را معادل فقه می گیرد، در حالی که به قول مرحوم محمدباقر صدر، اساساً فقه ما فقه دوران محکومیت شیعه (برکناری شیعه از حکومت) است. کل استنباطهای فقهایی ما متعلق به دورانی از تاریخ است که شیعه حاکمیت را در دست نداشته است.

### برخی عدم حضور شیعه در بافت حکومتی را دلیلی بر گرایش فقهها به فقه فردی می دانند؟

□ این نظریه درست است و به همین دلیل باید با نظریه پردازهای جدید راهگشایی کرد. بطور مثال از شرایط عمومی فقههای شورای نگهبان، آگاهی به زمان است که در اصل ۹۱ قانون اساسی به آن اشاره شده است. این آگاهی به زمان مستلزم آگاهی به بسیاری از پدیده های عصر کنونی است، یعنی آگاهی به اقتصاد روز، جامعه شناسی نوین، حقوق جدید و... علاوه بر این، هر یک از این علوم شاخه های متعددی دارد، بطور مثال بنده در رشته حقوق صرفاً راجع به حقوق اساسی می توانم اظهار نظر کنم و در زمینه حقوق بین الملل نمی توانم اظهار نظر نمایم. یا بطور مثال رشته قلب دهها رشته تخصصی را دربرمی گیرد. دهها رشته دیگر وجود دارد که ما به برخی از آنها علم اجمالی داریم. علم به زمان یکی از معضلات ما در قانون اساسی است. فقیهی که نگهبان قانون اساسی تلقی می شود، باید فهمش به روز باشد و زمانی می تواند چنین ادعایی داشته باشد

را تبیین می کند و به نظر من او این بحث را خیلی زیبا مطرح کرده است. او می گوید، انسانهایی که علم آنها، تقوای آنها و سایر شرایط آنها دارای کم و کاست است، در یک نظام شورایی می توانند تا حدود زیادی این نقیصه را جبران کنند.

■ به هر حال جایگاه اسلامیت در تفکر مرحوم نایینی چگونه تبیین می شود؟  
□ اگر اسلامیت نظام یا حکومت، در داشتن سمت نمایندگی از ولی عصر (عج) است، در این حالت نایینی معتقد است که رای ۲۷۰ نفر، بیشتر این حالت را تداعی می کند تا اینکه فقط یک نفر را نماینده معصوم تلقی کنیم.

■ آیا تعریف مشروعیت حکومت تحت عنوان نمایندگی ولی عصر، یک دیدگاه سنتی شیعه می باشد یا اینکه در دوران اخیر پدید آمده است؟  
□ عده ای از محققین معتقدند که این نظریه سابقه ای در حدود دو قرن دارد و شما قبل از این نمی توانید اثری از آن با این شکل در

## علامه نایینی می گوید، انسانهایی که علم آنها، تقوای آنها و سایر شرایط آنها دارای کم و کاست است، در یک نظام شورایی می توانند تا حدود زیادی این نقیصه را جبران کنند.

تاریخ شیعه پیدا کنید. حالا برخی آمده اند و این نظریه را مینا گرفته اند که «نمایندگی ولی عصر»، اسلامیت یک حکومت را تعریف می کند و این اسلامیت را هم مساوی با فقه مرسوم معرفی می کنند.

■ اگر از این زاویه به فلسفه وجودی شورای نگهبان قانون اساسی نظر کنیم، آیا می توان گفت که شکل کنونی نظارت فقههای شورای نگهبان، متأثر از این نظریه دویست ساله است؟ آیا تسلط به فقه فردی می تواند مشروعیت حکومت را تضمین کند؟

صورت شکل دادند. اما نمی توان گفت که این شکل مناسب ترین و بهترین شکل زمان است. جهت گیری حکومت می تواند بر اساس موازین اجتماعی و اصول اسلامی باشد، این اصول و موازین مانند عدالت، آزادی، کرامت انسانی... مشترک میان همه انسانهاست. اما شکل حکومت، میزان اختیارات و رابطه مردم و دولت نیازمند ضوابطی است که ما براساس نیازهای منبعت از مکان و زمان می توانیم آنها را تغییر دهیم و اصلاح کنیم.

■ یکی از نکاتی که از دیدگاه برخی صاحب نظران یک Paradox (تناقض نما) در قانون اساسی ما محسوب می شود، طرح جمهوریت و اسلامیت در کنار یکدیگر است. از دیدگاه اینان تعارض فوق زیربنای بسیاری از نابسامانیهای موجود در نظام سیاسی ایران است. آیا می توان این ادعا را پذیرفت؟

□ من برداشتی را که از این قضیه دارم، خدمتان عرض می کنم. یک نظریه این است که بگوییم، مینا آرای مردم است و دولت چیزی جز نماینده خواستها و ارزشها و اعتقادات مردم نیست. در حال حاضر اکثر کشورهای دنیا این نظریه را پذیرفته اند. براین اساس دولتها خود را مسؤول اداره جامعه می دانند و نه هدایت جامعه! و به عبارت دیگر خود را نماینده مردم می دانند و نه رهبر مردم! اما طرف دیگر نظریه موجود در قانون اساسی با توجه به بخش اسلامیت آن است. در این بخش تلاش بر آن بوده است که نظریه سنتی شیعه که حکومت حقه را نماینده مشروع ولی عصر تلقی می کند، ملاک قرار دهد و از این دیدگاه هر حکومتی که نمایندگی از امام زمان (عج) نداشته باشد، قانوناً مشروع نیست.

■ این دیدگاه در باب مشروعیت حکومت را علامه نایینی هم گفته است و مرحوم طالقانی نیز در مقدمه تنبیه الامه و تنزیه المله به آن اشاره کرده است.

□ نکته جالب نظریه پردازی مرحوم نایینی در همینجاست. او می گوید، حکومت زمانی مشروع است که نمایندگی ولی عصر (عج) را داشته باشد. ولی حالا که رابطه ما با او قطع است، چه باید کرد؟ او می گوید، همه ما انسانهای ناقصی هستیم. بر این اساس اگر بطور مثال ۲۷۰ نماینده کنار هم بنشینند، اجتماعشان تا حدود زیادی نقصان فردی آنها را جبران می کند. علامه نایینی با این توجیه ظریف، وجود مجلس شورا و حکومت مشروطه

که دانش روز را نیز فرا بگیرد. علاوه بر این تبیین ما از اسلامیت چیست؟ آیا اسلام را معادل فقه می‌گیریم؟ آیا فقه به معنی فهم فقهای پیشین از احکام اسلام است؟ در آن صورت فقیه به کسی باید گفت که تاریخ فقه را بداند.

**اینکه قانون اساسی مشروطیت و جمهوری اسلامی اصولاً با فقه حوزوی قابل تطبیق نیست، آیا ما را نیازمند نمی‌کند که در تعریف اسلامیت به دنبال مبانی دیگر باشیم. یعنی همان کاری را که میرزای نایینی آغاز کرد و مرحوم طالقانی آن را تداوم بخشید؟**

این موضوع نکته مهمی است. به نظر من هم اگر بخواهیم اسلامیت را به معنای برداشت فقهای گذشته تعبیر کنیم، با معضل مواجه بوده و خواهیم بود و پذیرای قانون اساسی هم نمی‌توانیم باشیم، مگر اینکه از زاویه دیگری اسلام را مورد کنکاش قرار دهیم. سخن این نیست که محکومات قرآن تغییر کند، چرا که اجتهاد به معنای آن است که محکومات و اصول را مبنای جهت‌گیری خود قرار داده و مصادیق و موضوعات زمانه را در آن جهت تحلیل و تفسیر نماییم.

**آیا به تعبیر مرحوم طالقانی می‌توان گفت که محکومات در بستر زمان و مکان جاری می‌شوند، و تعبیر دیگر متشابه تلقی می‌گردند؟**

همینطور است. سخن ما این نیست که در قانون اساسی اسلامیت را بگذاریم یا اینکه ارزشهای قرآنی را به کناری بگذاریم. در قانون اساسی دو نظریه اسلامیت و مردم‌سالاری وجود دارد که تدوین‌کنندگان قانون اساسی تلاش در جمع این دو داشته‌اند. بخشی از قوانین از اعلامیه جهانی حقوق بشر و بخش دیگر از مبانی سنتی شیعه گرفته شده است و برخی از ناهمگونیها در قانون اساسی به همین مبانی دوگانه بازمی‌گردد.

**اگر امکان دارد نمونه‌ای از این ناهمگونی را در قانون اساسی توضیح دهید؟**

بطور مثال طبق اصل ۱۹ قانون اساسی ایران تمام مردم از هر قوم و قبیله که باشند، از حقوق مساوی برخوردارند. این اصل در اعلامیه جهانی حقوق بشر نیز هست. ولی از طرف دیگر در اصل ۱۱۵ قانون اساسی بر این نکته تأکید شده است که رییس‌جمهور باید معتقد به مذهب رسمی کشور باشد.

**آیا تمامی این ناهمگونیها به قانون اساسی مربوط است یا اینکه از ساختار سیاسی، اجتماعی هم ناشی می‌شود؟**

برخی از این مسایل حتی از نظر قانون‌کنونی هم جای بحث دارد. بطورمثال یکی از شروط کاندیدا شدن برای نمایندگی را داشتن اعتقاد به ولایت مطلقه فقیه ذکر کرده‌اند. این شرط به معنای آن است که ما برای مردم اعتقادسنج بگذاریم و به تعبیر دیگر باورسنجی کنیم. این باورسنجی موجب می‌شود که ما در خصوصی‌ترین مسایل زندگی مردم و افراد دخالت کنیم. در صورتی که طبق اصل ۲۳ قانون اساسی تفتیش عقاید ممنوع است و هیچکس را نمی‌توان به صرف داشتن عقیده‌ای مورد تعرض و مواخذه قرار داد. حتی اگر بجای اعتقاد معنای التزام را در نظر بگیریم، باز هم به لحاظ حقوقی این کار ضرورت ندارد، چرا که اگر کسی از قوانین جاری تخلف کند، مجازات می‌شود، چه ملزم باشد و چه نباشد. اگر کسی علیه نظام قیام مسلحانه کند، چه معتقد به امام‌زمان (عج) و ولایت فقیه و... باشد و چه نباشد، مجازاتش تفاوتی نخواهد کرد. براین اساس باورسنجی و گرفتن التزام و... ضرورتی ندارد.

**در قانون اساسی دو نظریه اسلامیت و مردم‌سالاری وجود دارد که تدوین‌کنندگان قانون اساسی تلاش در جمع این دو داشته‌اند. بخشی از قوانین از اعلامیه جهانی حقوق بشر و بخش دیگر از مبانی سنتی شیعه گرفته شده است و برخی از ناهمگونیها در قانون اساسی به همین مبانی دوگانه بازمی‌گردد.**

**در رابطه با اسلامیت موجود در قانون اساسی چه اشکالات ساختاری دیگری وجود دارد؟**

یک نکته همان بود که در قسمتهای قبلی به آن اشاره کردم. یعنی مرادف دانستن اسلامیت با فقه و از طرف دیگر مشروط کردن تفسیر اسلامیت به شش نفر فقیه شورای نگهبان. در واقع اگر چهارنفر از این شش نفر در یک تفسیر اتفاق نظر داشته باشند، آن تفسیر شکل قانونی به خود می‌گیرد. یعنی عملاً کل اختیارات تشخیص اسلامیت قانون به عهده ۴ نفر از شش نفر

**ما مجلس سنا را حذف کردیم و این مسؤولیت سنگین را به عهده ۱۲ نفر اعضای شورای نگهبان گذاشتیم که از یک طرف مصوبات مجلس را با قانون اساسی تطبیق دهد و از طرف دیگر اسلامیت قوانین را تضمین کند.**

گذاشته شده است. این نکته را باید پاسخ داد که آیا در چنین دنیای پیچیده‌ای، این کار عظیم از عهده این عده محدود برمی‌آید؟ آیا به لحاظ تخصصی و به لحاظ کارشناسی، این تعداد محدود می‌توانند چنین کار سنگینی را انجام دهند، مخصوصاً اینکه پسوند اسلامی هم داشته باشند؟ بحث این نیست که مرجعی برای تشخیص اسلامیت قوانین وجود نداشته باشد، بلکه باید توجه کرد که باری را سنگینتر از توان افراد، بر آنها تحمیل نکنیم.

**آیا می‌توان شورای نگهبان را معادل مجلس سنا دانست؟**

به نظر می‌رسد آقایان فکر کردند که شورای نگهبان را به جای سنا بگذارند. در حالی که در سایر کشورها شورای نگهبان قانون اساسی مرجعی غیر از مجلس سنا است. در تمامی دنیا مجالس حالت دومرحله‌ای دارد. در آمریکا کنگره و سنا و در انگلیس مجلس عوام و مجلس لردان و... معمولاً مجلس دوم متشکل از پخته‌ترین، باسوادترین و باتجربه‌ترین افراد است که بطور معمول، سوابق طولانی در امور اجرایی یا قانونگذاری دارند یا اینکه متخصص و کارشناسند. این مجلس دوم و به تعبیری سنا، مصوبات مجلس اول را مورد ارزیابی قرار می‌دهد. ما مجلس سنا را حذف کردیم و این مسؤولیت سنگین را به عهده ۱۲ نفر اعضای شورای نگهبان گذاشتیم که از یک طرف مصوبات مجلس را با قانون اساسی تطبیق دهد و از طرف دیگر اسلامیت قوانین را تضمین کند.

## حضرت علی (ع) برای اینکه روسری خانها عقب یا جلو برود، برای مالک اشتر دستور کار نمی نویسد، اما برای ظلم به یک زن یهودی فریادش به آسمان می رود.

راست می گویند. یعنی اگر دین به همین معنایی باشد که این جریان می گوید، قابل جمع با دموکراسی و مردم سالاری نیست، ولی اگر تلقی دیگری از دین داشته باشیم، مگر می توان احترام به انسان، کرامت انسان، عدالت اجتماعی، آزادی و... را غیردینی تلقی کرد؟ آیا این ارزشها، دینی نیستند؟ به جای آنکه اسلامیت و جمهوریت را در مقابل هم قرار دهیم، باید هم اسلام و هم جمهوری را تفسیر کنیم و سپس رابطه و تعامل آنها را با یکدیگر پیدا نماییم.

به هر حال این سؤال پیش می آید که اندیشه دینی چگونه در حوزه دولت دخالت می کند؟  
وقتی ما از تعامل حکومت و ارزشهای دینی صحبت می کنیم، بدین معنا نیست که حکومت در زندگی شخصی افراد دخالت کند و حتی نوع عبادت کردن آنها را تعیین کند. شما سراسر نهج البلاغه را مطالعه کنید. حضرت علی (ع) برای اینکه روسری خانها عقب یا جلو برود، برای مالک اشتر دستور کار نمی نویسد، اما برای ظلم به یک زن یهودی فریادش به آسمان می رود. ما تا زمانی که اسلامیت را مرادف با فقه بدانیم، آن هم قهقی که در واقع برداشت علمای پیشین از احکام است، همواره در این چالش خواهیم بود. متأسفانه معضلی که وجود دارد این است که ما عقب تر از زمان حرکت می کنیم و به همین دلیل راه حلهای ما دیرتر از زمان خودش مطرح می شود.

در اندیشه سیاسی حکومت بعد از انقلاب عنصر مصلحت بتدریج جایگاه ویژه ای بدست

قانون می بینند و می دانند که اگر فردی عمل کنند، به ضرر همگان تمام می شود. ما نیز می توانیم در هماهنگ نمودن اسلامیت و جمهوریت، به دنبال چنین مکانیزمهایی باشیم.

یعنی شما بین روش قرآن و مردم سالاری هیچ تناقضی نمی بینید؟  
من هیچ تناقضی نمی بینم. ضمن اینکه در هیچ کجای دنیا مردم سالاری و دموکراسی به معنای خالص قضیه وجود ندارد. این تعبیر خوبی است که می گوید: میان نظریه های حکومتی، بدترین نوع آن دموکراسی است و در عین حال ممکن ترین و عملی ترین آن هم دموکراسی است. بر این اساس، پذیرش دموکراسی به معنای آن نیست که یک نظریه ناب و خالص و پذیرفته شده می باشد. بحث در شرایط کنونی این است که راه حل ممکن غیر از دموکراسی وجود ندارد.

در جامعه ما از دوطرف، دموکراسی و اسلام را یک "Paradox" محسوب می کنند. از طرفی برخی روشنفکران می گویند اصالت مبانی دموکراسی با اندیشه دینی مخدوش می شود و از

در این تفکر ابتدا خدا را اصل می گیرند، سپس حکومت به عنوان نماینده خدا مطرح می شود و در درجه بعد مردم قرار می گیرند. ولی بعد از قرون وسطی اصل حاکمیت ملت مورد قبول قرار می گیرد و هر گونه نمایندگی حکومت از طرف خداوند نفی می شود. این یک مرحله مهم در نظریه دولت است.

طرف دیگر برخی روحانیون مانند آقای مصباح، دموکراسی را مخدوش کننده اندیشه دینی می بینند. آیا می توان راه حل سومی را جستجو کرد؟ آیا اندیشه طالقانی و خاتمی در واقع می تواند یک راه سوم باشد؟  
این دو جریان را ما از عصر مشروطه به بعد می توانیم دنبال کنیم. یک دسته کسانی هستند که می گویند عصر دین تمام شده و اندیشه دینی حرفی برای گفتن ندارد و حتی اصول و مبنایش نیز با عصر کنونی وفق ندارد. در مقابل هم کسان دیگری هستند که ادعا می کنند بین دین و مشروطه جمع نمی شود. البته در یک حالت می توان گفت هر دو طرف

اگر بخواهیم این "Paradox" را ترمیم کنیم، قانون اساسی کنونی را چگونه می توان ارزیابی نمود؟  
یکی از پارادوکسهای ما تعارض حاکمیت ملی با اختیارات وسیع ۴ نفر فقیه شورای نگهبان (اکثریت مطلق) است. یعنی از یک سو پذیرفته ایم که نماینده مجلس، شخص رئیس جمهور و حتی رهبری، مستقیم یا غیرمستقیم توسط مردم انتخاب شوند، اما در سوی دیگر قضایا چنان سازمان داده شده است که عملاً اختیارات ۴ نفر از شش نفر اعضای شورای نگهبان حاکمیت ملی را تحت الشعاع قرار می دهد. این معضل، یک بحث نظری است و من نمی خواهم مانند یک بحث سیاسی و بحث روز آن را دنبال کنم، چون به اساس بحث لطمه می خورد. باید این مسأله روشن شود که اگر اسلامیت به معنای قهقی بودن و آن هم به تشخیص ۴ نفر از شش نفر فقیه شورای نگهبان باشد، ما همواره با این مشکل مواجه خواهیم بود. نکته ای را که می خواهم به آن اشاره ای داشته باشم: نظریه نمایندگی حکومت از طرف خداوند است. این نظریه فقط در اندیشه شیعه مطرح نیست، بلکه در کل قرون وسطی و اندیشه مسیحیت نیز این نظریه موج می زده است و حتی یهودیان نیز به این نظریه اعتقاد دارند. در این تفکر ابتدا خدا را اصل می گیرند، سپس حکومت به عنوان نماینده خدا مطرح می شود و در درجه بعد مردم قرار می گیرند. ولی بعد از قرون وسطی اصل حاکمیت ملت مورد قبول قرار می گیرد و هر گونه نمایندگی حکومت از طرف خداوند نفی می شود. این یک مرحله مهم در نظریه دولت است.

وقتی به قرآن مراجعه می کنیم، می بینیم که حضرت نوح (ع) می گوید: «ان عبدالله و اتقوه و اطیعون» یعنی خدا را عبادت کنید و تقوای او را پیشه نمایید و مرا اطاعت کنید. این رابطه را چگونه تبیین می کنید؟  
ببینید، در هیچ کجای دنیا این نکته مطرح نیست که مردم از حکومت اطاعت نکنند. من در مدتی که در انگلستان بودم، این نکته را می دیدم که میزان احترام مردم به حکومت و قانون صدها برابر بیشتر از آن چیزی است که در کشور ما جریان دارد. اطاعت از حکومت، اصلی است که امروز در همه جای دنیا وجود دارد. بحث ما بر سر مکانیزمی است که این اطاعت را تحقق می بخشد. بطورمثال در کشورهای پیشرفته امروزی، مردم منفعت فردی خود را با اجرای قانون گره می زنند و به همین دلیل نجات خودشان را در تبعیت از

آورده است تا جایی که حتی در قانون اساسی نهادی را به نام مجمع تشخیص مصلحت می بینیم. آیا می توان نظریه مصلحت نظام را یک نظریه نوین سیاسی تلقی نمود؟ □ اساساً نظریه مصلحت نظام قبلاً نیز در غرب مطرح بوده است و تازگی ندارد.

گفته می شود در کشورهای غربی یک انسجام مردم سالارانه در یافت سیاسی و حکومتی وجود دارد که بر این اساس، تعارضی بین قوای مختلف آنها به چشم نمی خورد. آیا در این سیستمها نیز یک نهاد توکننده وجود ندارد؟

□ ما می توانیم سؤال را به این صورت مطرح کنیم که تناسب درگیریها و اختلافها در یک کشور سازمان یافته و ایران به چه میزان است؟ در این حالت من پاسخ می دهم که این نسبت بسیار کمتر از اینجاست.

به هر حال مواردی مانند قضایای اخیر رییس جمهور امریکا وجود دارد که می بینیم یک دادستان که عقاید مذهبی نیز دارد، رییس جمهور را که نماینده مردم است تحت تعقیب قرار می دهد. آن هم در حالی که اکثر مردم امریکا نسبت به کلیتون خوش بین هستند و حتی نظر خیلی ها بر این بود که در این پیگیری، اصول دموکراسی نقض شده است. چرا که یک قاضی با این اختیارات وسیع فوق دموکراسی عمل می کند.

□ بله و به نظر من حسن قضیه هم در این است که نقد و گفت و گو را پذیرا می شوند چرا که هیچ راهی برای بشر وجود ندارد که توسط آن بتواند بطور کامل مانع از تخلفات شود.

در رابطه با حل تناقضات قانون اساسی یک راه حل ایده آل، همان مطلبی بود که شما به آن اشاره کردید. یعنی برقراری تعامل بین اسلامیت و جمهوریت، ولی در کوتاه مدت با قانون اساسی موجود چگونه باید برخورد نمود؟

□ به هر حال باید از ظرفیتهایی که در قانون اساسی وجود دارد استفاده کنیم، چون در حال حاضر شعور اجتماعی نیز تکامل پیدا کرده است و به این اعتبار می توان تأکید بیشتری بر روی عنصر جمهوریت داشت.

آقای خاتمی نیز بارها بر ظرفیتهای خالی قانون اساسی تأکید کرده است. آیا با همین قانون اساسی موجود می توانیم به سود مردم کار کنیم؟ □ بله، می توانیم این کار را انجام دهیم. بطورمثال اگر در انتخاب افراد شورای نگهبان دقت بیشتر شود و افرادی برگزیده شوند که هرچه بیشتر به مقتضیات روز و تخصصها آگاه باشند، می توان از همین قانون اساسی موجود بهره برد.

یا اینکه انتخابات آزادتر برگزار شود و اعمال نظرهای وزارت اطلاعات و شورای نگهبان در رابطه با کاندیداها کمتر شود.

□ بله. در همه جای دنیا معمولاً کاندیدا شدن بسیار آسان است، ولی در مرحله بعد که مردم انتخاب می کنند، مرزبندی اصلی به وجود می آید. این مردم هستند که باید تشخیص بدهند چه کاندیدایی به درد نمایندگی می خورد. صرفاً همین که سوء سابقه کیفری نداشته باشد، برای کاندیدشدن او کفایت

اگر بخواهیم در چرخه طبیعی حق مردم دخالت کنیم و بگوییم آن کسی را انتخاب کنید که به تشخیص ما بهتر است، در واقع بار مسؤولیت اقلیت حاکم را بیشتر کرده ایم. چرا که در آن حالت هر نقصیه ای هم پیش بیاید، مردم آن را ناشی از تحمیل حکومت خواهند دانست.

می کند. در مراحل بعد مردم خودشان تشخیص می دهند. ولی اگر بخواهیم در چرخه طبیعی حق مردم دخالت کنیم و بگوییم آن کسی را انتخاب کنید که به تشخیص ما بهتر است، در واقع بار مسؤولیت اقلیت حاکم را بیشتر کرده ایم. چرا که در آن حالت هر نقصیه ای هم پیش بیاید، مردم آن را ناشی از تحمیل حکومت خواهند دانست. در حالی که اگر مردم خودشان انتخاب کنند، نتیجه تصمیم گیری خود را خواهند دید و تلاش می کنند که در دوره های بعدی انتخاب بهتری داشته باشند. چرا ما نمی توانیم از این توان عظیم اقیانوس مانند مردم استفاده کنیم، با آن که مردم ایران تواناییهای بسیاری دارند؟

اساساً یک تحول تدریجی، پایدارتر و مفیدتر است، تا اینکه عکس العملی و خشونت آمیز باشد. در چارچوبهای قانونی موجود نیز ظرفیتهایی وجود دارد که ما را قادر می سازد که مسایل را به شکلی عقلایی و خردمندانه پیش ببریم.

اگر بخواهیم در نقش مشاور حاکمیت سیاسی ظاهر شویم، آیا دلسوزانه می توانیم به آنها بگوییم که عمل به قانون اساسی مانع از انفجار اجتماعی می شود؟ چرا که از طرفی نمی توان مانع از تکامل ملت شد و از طرف دیگر هرگونه شورشی، فرجام تخریبی شورش مشهود در سالیان پیش را بدنبال خواهد داشت. بنابراین تنها راهی که باقی می ماند، باز کردن راه مردم براساس عمل به قانون اساسی است؟

□ من این مطلب را به گونه دیگر می گویم. اساساً یک تحول تدریجی، پایدارتر و مفیدتر است، تا اینکه عکس العملی و خشونت آمیز باشد. در چارچوبهای قانونی موجود نیز ظرفیتهایی وجود دارد که ما را قادر می سازد که مسایل را به شکلی عقلایی و خردمندانه پیش ببریم. به نظر من در همین شرایط اگر از این ظرفیتهای بهره ببریم، خیلی از راه حلها پدیدار می شوند. ولی در رابطه با تغییرات احتمالی قانون هم راه حلهای منطقی وجود دارد. وقتی احزاب و مطبوعات حضور داشته باشند و نظریات مطرح شود، دیگر کسی در توالی علیه حکومت شعار نمی نویسد و هیچ کس مجبور نیست در تاکسی نسبت به کسی فحاشی کند. وجود شرایط برای گفتن نظریات و مباحثه "Discourse" سبب می شود که مسایل به شکل منطقی جلو رود. مهم آن است که در گام نخست نفس قانون گرایی جا بیفتد و سپس در این چارچوب گفت و گو صورت بگیرد.